

چه کسی مغز متفکر پشت برنامه اقتصادی ترامپ است؟

بخش اول

دوست عزیزم

از تحلیل دقیق و مستند شما سپاسگزارم؛ با بخش عمده‌ای از دیدگاه‌هایتان هم‌نظر هستم. به‌درستی به بی‌اعتنایی دولت دونالد ترامپ – یا به تعبیر دقیق شما، «ترامپیست‌ها» – نسبت به اصول بنیادین لیبرالیسم اقتصادی اشاره کرده‌اید. سیاست‌های حمایت‌گرایانه این دولت، از جمله وضع تعرفه‌های گمرکی سنگین، عملاً قواعد سازمان تجارت جهانی (WTO) را تضعیف کرده، اقتصاد جهانی را تحت فشار قرار داده و منافع ژئوپلیتیکی را بیش از پیش به محور مبادلات بین‌المللی تبدیل کرده است. در پس این سیاست اقتصادی، نام **دکتر استیفن میران**، اقتصاددانی با مدرک دکترای از دانشگاه هاروارد، به‌عنوان طراح اصلی و معمار فکری دیده می‌شود. بسیاری از ناظران بر این باورند که او نقش راهبردی در شکل‌دهی به دستور کار اقتصادی دولت ترامپ داشته است. در مرکز دیدگاه او، یک استراتژی ژئواقتصادی با گرایش ملی‌گرایانه قرار دارد که هدفش مهار رشد چین و کاهش کسری مزمن تراز بازرگانی آمریکا است.

تله دلار – معضل ساختاری

میران پدیده‌ای را که آن را «تله دلار» می‌نامد، یکی از ریشه‌های اصلی عدم‌توازن اقتصادی آمریکا می‌داند. از آنجا که دلار آمریکا نقش ارز مرجع و ذخیره جهانی را ایفا می‌کند، تقاضا برای آن در سراسر جهان پایدار است – بی‌آنکه مستقیماً به تراز تجاری یا تفاوت نرخ بهره وابسته باشد. این وضعیت باعث می‌شود دلار همواره بیش از حد ارزش‌گذاری شود و در نتیجه صادرات آمریکا گران‌تر و واردات ارزان‌تر گردد. نتیجه روشن است: پایه صنعتی آمریکا تضعیف می‌شود. از نگاه میران، این ارزش‌گذاری بیش از حد ساختاری مانع تعادل پایدار در نظام تجارت جهانی شده و تحقق رشد اقتصادی باثبات را دشوار می‌سازد.

تعرفه‌ها به‌عنوان ابزار سیاست اقتصادی

برای مقابله با این نابرابری، میران **تعرفه‌های گمرکی** را به‌عنوان ابزاری برای تنظیم اقتصاد پیشنهاد می‌کند. ترامپ بارها اعلام کرده که می‌خواهد با تضعیف ارزش دلار، صادرات آمریکا را رقابتی‌تر سازد. اما شگفت آنکه، بسیاری از سیاست‌های او – از کاهش گسترده مالیات‌ها گرفته تا محدودیت‌های تجاری – در عمل به تقویت ارزش دلار انجامیده‌اند. میران معتقد است درآمد حاصل از تعرفه‌ها می‌تواند کسری بودجه ناشی از کاهش مالیات‌ها را جبران کند. هدف او تقویت توان رقابتی صنعت آمریکا و ایجاد رشد اقتصادی از طریق **کاهش مقررات دولتی** است.

نقدها و پیامدها

منتقدان این رویکرد را از نظر اقتصادی پرریسک می‌دانند. تحلیل‌های متعدد نشان می‌دهد که درآمدهای گمرکی پیش‌بینی‌شده برای پوشش کسری بودجه کافی نخواهد بود. افزون بر این، در نظریه میران به شکاف‌های مالی بلندمدت اشاره‌ای نمی‌شود. در عمل نیز نشانه‌های منفی آشکار شده است: کاهش شتاب اشتغال، افزایش تورم و نوسانات روزافزون در بازارهای مالی. مجموعه این عوامل نشان می‌دهد که تقویت رقابت‌پذیری ملی از طریق حمایت‌گرایی و سیاست مالی انبساطی، تنها تا حد محدودی مؤثر خواهد بود.

بازار کار آمریکا نشانه‌هایی از **سرد شدن فعالیت اقتصادی** را نشان می‌دهد: در ماه اوت ۲۰۲۵ تنها حدود ۲۲ هزار شغل جدید خارج از بخش کشاورزی ایجاد شد – رقمی که بسیار پایین‌تر از پیش‌بینی‌ها بود.

در زمینه رشد اقتصادی (تولید ناخالص داخلی)، اقتصاد ایالات متحده در سه‌ماهه دوم سال ۲۰۲۵ رشد سالانه‌ای معادل ۳٫۸ درصد را نشان داد. با این حال، در سه‌ماهه نخست همان سال کاهش ۰٫۶ درصدی ثبت شده بود.

بدون شرکت‌های فناوری مانند «انویدیا» یا «اوراکل»، اقتصاد آمریکا عملاً درجا می‌زند – وضعیتی که بیشتر به حباب شباهت دارد تا رشد پایدار. این رشد عمدتاً توسط شرکت‌های بزرگ فناوری، سرمایه‌گذاری‌های عظیم در حوزه هوش مصنوعی، و واردات پیش‌خریدشده تحریک می‌شود. اما دقیقاً در بخش صنعت تولیدی، که ترامپ بر حمایت از آن تأکید داشت، نشانه‌ای از آثار مثبت دیده نمی‌شود.

نرخ تورم پایه هنوز فاصله زیادی با هدف دو درصدی خود دارد. علاوه بر این، کسری حساب جاری به‌طور محسوسی از حدود ۵٫۹ درصد تولید ناخالص داخلی در سه‌ماهه نخست، به حدود ۳٫۳ درصد در سه‌ماهه دوم کاهش یافته است. **۰٫۶ درصدی** بودیم. همچنین **کسری حساب جاری** از حدود ۵٫۹ درصد از GDP در سه‌ماهه اول به حدود ۳٫۳ درصد در سه‌ماهه دوم کاهش یافته است.

وضعیت **نرخ ارز و جایگاه دلار** همچنان پیچیده است: دلار همچنان نقش ارز مرجع و ذخیره جهانی را حفظ کرده که طبق نظریه «تله دلار» باعث کاهش رقابت‌پذیری صادرات آمریکا می‌شود. هرچند ارائه نرخ دقیق ارز در این متن ممکن نیست، اما ارزش بالای دلار نسبت به سایر ارزها همچنان یک **مشکل ساختاری برای صنعت آمریکا** به شمار می‌رود. در حوزه **دستمزدها** نیز روند رشد واقعی دستمزدها عمدتاً متعادل باقی مانده و برای بسیاری از کارکنان، به‌ویژه در گروه‌های کم‌درآمد، **ثبات یا رکود دستمزدی** مشاهده می‌شود.

توضیح	مقدار / روند	شاخص اقتصادی
بالاترین سطح در تقریباً چهار سال اخیر؛ ایجاد شغل در تابستان ۲۰۲۵ کند بوده است.	۴٫۳٪	نرخ بیکاری
بسیار کمتر از پیش‌بینی‌ها؛ نشانه‌ای از کند شدن فعالیت اقتصادی.	۲۲ هزار (اوت)	شغل‌های جدید (غیرکشاورزی)

توضیح	مقدار / روند	شاخص اقتصادی
کاهش به سطح اوایل ۲۰۲۲ – نشانه‌ای از کاهش مشارکت در بازار کار.	۵۹,۶٪	نسبت مشارکت نیروی کار
پس از کاهش ۰,۶٪ در سه‌ماهه اول، نشانه‌ای از بهبود اقتصادی اندک مشاهده می‌شود.	+۳,۸٪ (سالانه)	رشد تولید ناخالص داخلی (Q2 2025)
کاهش نسبت به ۵,۹٪ در سه‌ماهه قبل؛ بخشی از آن به دلیل افزایش صادرات است.	۳,۳٪ از BIP	کسری حساب جاری
دلار همچنان قوی باقی مانده و رقابت‌پذیری صادرات آمریکا تحت تأثیر قرار دارد.	۱ دلار ≈ ۰,۹۰ یورو نرخ ارز (USD/EUR)	
تقریباً برابر با نرخ تورم – نشانه‌ای از رکود دستمزدی و ثبات قدرت خرید.	+۰,۶٪ (سالانه)	رشد واقعی دستمزدها

Quelle: Statista.com September 2025, https://www.oecd.org/en/publications/oecd-economic-outlook-volume-2025-issue-1_83363382-en/full-report/united-states_c69a8d2f.html?utm_source=chatgpt.com

جمع‌بندی

ایده‌ی استفان میران درباره‌ی «ژئواکونومی ملی‌گرا» در واقع تلاشی است برای جبران ضعف‌های ساختاری اقتصاد آمریکا از طریق ترکیبی از تعرفه‌های گمرکی، کاهش مالیات‌ها و مداخله‌ی هدفمند دولت. با این حال، دوام بلندمدت این مدل محل تردید است؛ زیرا نه تنها اصول تجارت آزاد و چندجانبه را به چالش می‌کشد، بلکه ثبات نظم اقتصادی جهانی را نیز تهدید می‌کند. اقدامات اقتصادی دولت ترامپ پیشاپیش باعث افزایش نرخ تورم شده و فشار آن به‌ویژه بر دوش اقشار کم‌درآمد سنگینی می‌کند. در حالی‌که برخی بخش‌های صنعتی مانند فناوری هوش مصنوعی و صنایع نظامی شاهد افزایش سرمایه‌گذاری‌اند، شاخص‌های کلان اقتصادی نشانه‌هایی از کندی رشد را بروز می‌دهند. پیامدهای بلندمدت این سیاست‌ها برای اقتصاد آمریکا هنوز روشن نیست.

اعمال تعرفه‌های سنگین بر واردات، به‌ویژه از چین، موجب رشد محسوس قیمت کالاها و خدمات مصرفی شده است. به گفته‌ی جان ویلیامز، رئیس فدرال رزرو نیویورک، انتظارات تورمی ممکن است تا ۴ درصد افزایش یابد؛ سطحی که بهمراتب بالاتر از هدف ۲ درصدی بانک مرکزی آمریکاست. این روند بیش از همه به زیان خانواده‌های کم‌درآمد تمام می‌شود، زیرا بخش بیشتری از درآمدشان صرف نیازهای اساسی مانند خوراک، مسکن و انرژی می‌گردد.

در بازار کار نیز نشانه‌های فشار آشکار است. رشد دستمزد در میان اقشار کم‌درآمد به‌طور محسوسی کند شده است: کارگرانی که کمتر از ۸۰۶ دلار در هفته دریافت می‌کنند، در ژوئن ۲۰۲۵ تنها شاهد افزایش ۷,۳ درصدی دستمزد بودند؛ در حالی‌که این رقم در سال ۲۰۲۲ حدود ۵,۷ درصد بود. در مقابل، افزایش دستمزد برای ۲۵ درصد بالای جامعه حدود ۷,۴ درصد گزارش شده است. این شکاف فزاینده، نابرابری درآمدی را تشدید کرده و قدرت خرید واقعی طبقات پایین و متوسط را تضعیف می‌کند.

بخش دوم

ژئواقتصاد در تقاطع با سیاست امنیتی – لیبرالیسم اقتصادی ملی‌گرایانه یا نئو دریگیسم راهبردی؟

در یادداشت پیشین خود، به نقش و نفوذ نژواگر اسب استفان میران، اقتصاددان هارواردی، به‌عنوان یکی از محرک‌های فکری کلیدی در شکل‌گیری تصمیمات اقتصادی دولت ترامپ پرداختم. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا ایالات متحده با سیاست‌های کنونی خود، به‌تدریج به سوی مدلی از اقتصاد دولتی هدایت‌شده حرکت می‌کند؟ مدلی که در ادبیات اقتصادی از آن با عنوان دریگیسم یاد می‌شود.

در چارچوب دریگیسم، دولت به‌صورت هدفمند در فرآیندهای بازار مداخله می‌کند، اولویت‌های راهبردی را تعیین می‌نماید و صنایع کلیدی را تحت هدایت مستقیم خود قرار می‌دهد.

در دوران ریاست‌جمهوری جو بایدن نیز نشانه‌هایی از سیاسی‌شدن فزاینده‌ی سیاست اقتصادی دیده می‌شد؛ از جمله در برنامه‌هایی چون قانون کاهش تورم (IRA)، قانون چیبیس و علوم (CHIPS and Science Act) طرح‌های یارانه‌ای گسترده برای صنایع نیمه‌هادی و انرژی داخلی. با این حال، در دوران دونالد ترامپ این گرایش‌ها به‌طور قابل ملاحظه‌ای تشدید و تسریع شده‌اند.

اگرچه ایالات متحده همچنان خود را اقتصادی مبتنی بر اصول بازار آزاد می‌داند، سیاست‌های اقتصادی دولت ترامپ در عمل گسستی روشن از نظم نولیبرالی پیشین ایجاد کرده است. دولت دیگر تنها نقش ناظر و تنظیم‌گر را ایفا نمی‌کند، بلکه به‌عنوان سرمایه‌گذار، شریک اقتصادی و هماهنگ‌کننده‌ی راهبردی نیز عمل می‌کند؛ کنشگری که ساختارهای تولید، زنجیره‌های تأمین و فرآیندهای نوآوری فناوریانه را به‌صورت هدفمند هدایت می‌کند.

این تحول با برداشت سنتی از لیبرالیسم اقتصادی آمریکایی در تضاد است. هرچند پایه‌های اقتصاد بازار آزاد همچنان پابرجاست، اما روند جاری آشکارا نشانه‌هایی از گرایش دریگیسم دارد.

حمایت‌گرایی به‌عنوان موتور محرک سیاست تجاری

با وضع تعرفه‌های سنگین علیه چین و دیگر شرکای تجاری، دولت ترامپ شکل تازه‌ای از حمایت‌گرایی اقتصادی را تثبیت کرده است. هدف، هدایت جریان‌های تجاری و حمایت از صنایع ملی است – ویژگی‌ای کلاسیک برای سیاست‌های دریگسم. این گرایش پیش‌تر در دوران بایدن نیز مشهود بود، از جمله در مفاد «خرید کالای آمریکایی» (و برنامه‌های تقویت زنجیره‌های ارزش داخلی). اما در دوره ترامپ، این رویکرد به پایه‌ی اصلی سیاست اقتصادی بدل شده است.

یارانه‌ها، حمایت فناورانه و مشارکت دولتی در بخش خصوصی

یکی از ابزارهای کلیدی دولت ترامپ، سرمایه‌گذاری گسترده در بخش‌های راهبردی آینده است – از فناوری نیمه‌هادی و باتری تا هوش مصنوعی و تولید مواد معدنی کمیاب. دولت در این عرصه‌ها نقش سرمایه‌گذار و شریک راهبردی را ایفا می‌کند. نمونه‌ای از این سیاست، سرمایه‌گذاری حدود ۴۰۰ میلیون دلاری وزارت دفاع آمریکا در شرکت *MP Materials* است – مالک تنها معدن عناصر نادر خاکی در خاک آمریکا (*Mountain Pass*). چنین اقداماتی شباهت بسیاری به الگوهای صنعتی در اروپا و شرق آسیا دارند – از سیاست‌های اقتصاد دولتی فرانسه گرفته تا مدل‌های توسعه‌ی فناورانه در آلمان، کره جنوبی و به‌ویژه چین.

منطق ژئواقتصادی و پیوند با سیاست امنیتی

توجیه راهبردی این روند روشن است: تشدید رقابت با چین و شکنندگی زنجیره‌های تأمین جهانی، مفهوم «تاب‌آوری اقتصادی» را به یکی از اولویت‌های اصلی در سیاست امنیت ملی ایالات متحده تبدیل کرده است. تولید مواد خام، تأمین انرژی، صنایع پیشرفته و توان دفاعی اکنون بیش از هر زمان دیگری به‌عنوان بخش‌هایی از یک نظام به‌هم‌پیوسته‌ی امنیت ملی در نظر گرفته می‌شوند. دولت خود را محق می‌داند که این حوزه‌ها را به‌طور هماهنگ در هم ادغام کرده، هدایت کند و در برخی موارد حتی تحت کنترل مستقیم بگیرد – "قدرت ملی" به نام.

به این ترتیب، مدلی هیبریدی در حال شکل‌گیری است: نه یک دیرپزسم کلاسیک و نه یک اقتصاد کاملاً بازارمحور، بلکه نوعی «نئو دریگسم» که هدف آن حفظ و تقویت منافع راهبردی کشور است. نتیجه، شکل‌گیری مدلی ترکیبی یا هیبریدی است: نه اقتصاد بازار صرف و نه دریگسم کلاسیک؛ بلکه نوعی نئو دریگسم راهبردی که هدف آن حفظ منافع راهبردی و تثبیت موقعیت ایالات متحده در رقابت جهانی است.

مقررات‌زدایی به‌مثابه وجه دیگر کنترل

در کنار سیاست‌های صنعتی فعال، دولت ترامپ در سایر حوزه‌ها رویکردی شدیداً مقررات‌زدا اتخاذ کرده است: محیط‌زیست؛ لغو مقررات اقلیمی، حمایت از انرژی‌های فسیلی و خروج از توافق‌های بین‌المللی آب‌وها. بازارهای مالی؛ کاهش محدودیت‌های بانکی و سرمایه‌ای، که خطرات سیستمی – به‌ویژه در بانک‌های منطقه‌ای – را افزایش داده است. انتظار می‌رود که زیان‌های اعتباری قابل‌توجهی رخ دهد که نه تنها نظام مالی ایالات متحده را تحت فشار قرار می‌دهد، بلکه خطرهایی برای ثبات نظام‌های بانکی بین‌المللی نیز به همراه خواهد داشت. انتظار می‌رود که خسارات قابل توجهی در زمینه‌ی وام‌ها رخ دهد؛ خساراتی که نه تنها نظام مالی ایالات متحده را تحت فشار قرار می‌دهد، بلکه برای ثبات سامانه‌های بانکی بین‌المللی نیز مخاطره‌آفرین است. فناوری و اینترنت؛ کاهش مقررات مربوط به داده‌ها و پلتفرم‌ها، که زمینه‌ساز تمرکزگرایی و شکل‌گیری انحصارهای جدید است. این سیاست در ظاهر متناقض می‌نماید: دولت از یکسو در بخش‌های راهبردی مداخله می‌کند، و از سوی دیگر در حوزه‌هایی که به نفع غول‌های فناوری و صنایع انرژی است، مقررات را حذف یا تضعیف می‌نماید.

جمع‌بندی

ایالات متحده امروز در مسیر شکل‌گیری مدلی هیبریدی از اقتصاد گام برمی‌دارد که اصول بازار آزاد را با هدایت هدفمند دولت در هم می‌آمیزد. این روند را می‌توان نوعی نئو دریگسم راهبردی دانست – شکلی از لیبرالیسم اقتصادی ملی‌گرایانه که منافع اقتصادی و امنیتی را به‌صورت فزاینده در هم تنیده است. نتیجه، سیاستی است که هم‌زمان مقررات‌زدایی و کنترل، آزادسازی و هدایت را دنبال می‌کند – با هدف نهایی حفظ برتری اقتصادی و ژئوسياسي ایالات متحده در نظم جهانی آینده.